

سے پاس ہے اور سکون دیکھ کر وہ

برائے لفظ ہذا کے خلاف درزی کسی شرط کی استنویب سے

۱۸۶۹ء عریبوں کی

ظاہری کتب



# فہرست رسائل کلیات مولانا امام بخش معانی مخلص صہبانی

صفحہ	نام کتاب	مضمون
۶	ریزہ جواہر	نظم و شہنائیت پاکیزہ عبارت نگین بطرز سہ شعر ظہوری در بیج سرچشمہ الہی بن بہادر شاہ
۵	فرہنگ ریزہ جواہر	یعنی حوشی ریزہ جواہر کہ درین عمل لغات و شرح مطالب معانی اصطلاحات
۵۳	بیاض شوق پیام	شہابی متفرق و دیباچہ و خواتیم شروع و رسائل و تقاریر نظم و نثر و کتابت و رقعات کہ ہر یک در حسن و خوبی عبارت نظیر خود ندارد +
۲۲۰	رسالہ نحو فارسی	مسائل نحو و زبان فارسی و قواعد ترکیب عبارت آن کہ فارسی خوانان اندیشہ عمید
۲۳۷	دیوان صہبانی	غزلہا و قصائد و ابیات اظہور و رباعیات و غزلہ کہ ہر یک قابل دیدن شعر است
۲۹۹	کافی در علم قوافی	کتاب بہترین در کشف حقیقت علم قوافی و شرح حروف و حرکات و انواع و اقسام و اوصاف و عیوب آن از آدم تا ایدم دیدہ و شنیدہ شد +
۳۹۳	دانی شرح کاسے	شرح مختصر متن متین نکاتہ دقیقہ و رموز غریبہ علم قوافی است +
۳۹۴	گنجینہ رموز	در حل و دقائق اعمال سعادہ شرح بیان حقائق آن کہ ابیت عجیب غریب کہ در آن از یک بیت سہ صد و شصت اسامی مختلفہ مستخرج می شود +
۵۲۷	جواہر منظوم	مجموعہ رباعیات مسماست کہ از ہر یک رباعی نامی از نو و نہ نام باری تعالی بر می آید
۵۵۷	قطعہ معانی	کہ در آن باجری اعمال معانی اسم آند از علی و علی از اسم آمدہ مستخرج شود +
۵۶۱	مختار الاسرار	در طریق استخراج اسامی شریعی بدل است کہ در آن از یک شعر یا کوئی بحر بیست ہجرت ہجرت باعانت بعضی مہارتی آنگہ از قوت استعداد خدا و محنت و سہ کوشش و دیگر کارکن یادہ شد
۶۱۵	رسالہ نادرہ	در تبیین احوال معانی باقی اصطلاحات این فن است کہ درین از یک مطلع یا کوئی بسیار اسامی مختلفہ برآید
۶۳۶	نتایج الافکار	حل باہر یک مشکل و شرح اشعار مختلفہ است کہ بطریق متن معانی تعداد و یکدیگر می رسند
۶۴۳	غوا مض سخن	اصطلاحات نادرہ زبان فارسی مع حل معانی و امثال آن از اشعار ثقات مشہورین بر ترتیب حروف تہجی است +
۶۵۷	انوار الحوت	برقعہ اعتراضات است کہ سرالہ و علیہ از آئمہ و در رسالہ اتفاقا ذکر شد و جزو این کتاب است

مولانا امام بخش معانی مخلص صہبانی  
 مولانا امام بخش معانی مخلص صہبانی  
 مولانا امام بخش معانی مخلص صہبانی





شیرازه بندی اوراق منشور صحیفه عوای سخن بجز نامی است که نورشید جهان افروز بجای  
 نشانی ماه عالم آرای ابداع کونین از مطلع نور یابد و مصرع کن فیکون درخشانی  
 و نظم و سق اقطاع مسدس جهان و مایعت اضداد و رباعی آتش جهان بقول عشره  
 مفوض گردانید که کواکب منشور بر فروع باری مهر آفتابش در بلی است روشن و عناصر  
 منظوم بر روشن کاری نیز اقتدارش بر مانی است بین و یاد و ثوابت از معاینه نو بقدر  
 بجزت و او چشم سیاره بملاحظه فروغ مستش مجرنا شانه و شری از انشای تخیلی  
 آفرینش است و شعری شعری از دیوان روشن و انش و بنیش او حکیمه شامل  
 قدرش کامل هستی او از نیستی مبر و بلندیش از پستی معرا که و بیان میس با پیمانیم  
 و پیمایش ملاک سرشار میخانه تسبیح و تملیاش طومار ازل ابد و رسته از فز  
 حکومین اوست نو هر دو مصرع کونین شعری از دیوان ایسا و رنگین پیمایش

زبان کجا که بجدش شویم نغمه سرا | که هر چه هست با جمله آفریدی اوست

و گویا بیت پشت کار خود و کیهیم خود این زمان به سخن زبان بریده است  
 پس جمله که بتم نو آنه و اثنا یابی و جوی کلام نیست افصح العربیت که منطوقش حالی به خط معین  
 انجوسی ان هو الا و حقن یوتی کنایت از کمال بلاغت است + و مفهوم عالی و فی مقدمه  
 مکان قباب قوسید ایج ادنی اشارت بفرو وین پایه ایوان کرامت او و سیاه انشای  
 نشانی و خانه کتاب سالت ثقلین مطلع دیوان ایجاد کون و مکان + مقطع قصیده  
 ابداع و وزیر زمان خلاصه نگارین نامه هست و بود و منتخب مجموعه شگفته و جو و صلی علیه  
 و آله و سلم آید بر ضمیر منیر و الا فطران مخفی مباد که بهین زاوگان بهوشش و معین فرزند  
 خرد یعنی لالی آید از تاج فکر عالی دست گامان را گران از تیشی داده اند که هر قطعه جوهر  
 اگر گنج پرویزی بیعانه باشد جوهریان بازار سخندان مناسب حاشه پن دارند و ولولوی  
 آید از شش را اگر حاصل سحر و کان پیش آید صیغیان چار سومی معانی تجویز بهایش سرفروزی  
 چه تخم آن اول قلبت نوزن اسم از الهی ثانی زبان است کلید محاسن نامتناهی انقضی است  
 فیضی است ابواب بی قیاض همیشه آن و نور است از مطلع انوار اید تا بان خصوصاً نتیجه افکار  
 او هر پایه و ریه خاصه بلاغت اسطفا پائیس کار فراترین بهوشش شستنی و در جهان و انشای از اول  
 منصفه بیچین بسازد مخربیران به بلند بی بخش انداز رسائی + حق بند جمله معنی آشنائی +  
 مولانا امام شیش متخانصن اصعبانی سقا هلمه حیق الثمران و تو اهل اعلی عرف ابحنان  
 مجموعه نظم و شعرش زیاده است که با صده را بعد سیخ بیابان بهار سامانشن بر چهرین بگن خیالان  
 و بر نظر انداختن مژده و شیهه می شکستند بهت سامعه پس از استماع نقیذات عناد انجوش الحافه

بر لغات خوش ازیان دیگر گوش نهادن همستاشناسانی صغیر بل ناله زار بر خود بستن سواد و عیار  
 این صفت چون ابر نیسان گوهر بار و بیاض یمن السطورش صبحی صبحت چون صبح عینه مطلع انوار  
 شش تا الفیاط حرف قدر شکره از هفت روزگار شسته و طمشت از طلوع آفتاب بیانی صورت عقده  
 ثریا از منظر مردم نهفته بوستانی که گلچینی خیابان بهارش سرایه دکان عبارت از زبان گلگون  
 خیال پشد انشای بلاغت انساب بوست و گلستانی که چهره عیاد و هزار دست تا نشسته است  
 سخن بر زبان شیرین مقال باشد بیان بی نظیر و لاجواب اول از دست دادگان سبزه  
 عبارت را چشم هر سیه بهار افکاش کشادون از سیر هزار گزارار مفرغ نشسته است  
 و با از سر نشانگان ظلمات سواد و مضمون را الی سیرالی معاش تر کردن از دست پذیرای  
 آب حیات دست شسته قند آهوان از شیرینی پیشش سرایه علاوت برود و وجود  
 لغات شکر بارش تلخی غیرت بشیر از سپرده جهانی از رشحات سحاب فیوضش با دریا بوی  
 هنر زده و عالی از مرقشانی نخل کمالش بستان بستان میوه فضائل خورده و آسمی زبان  
 اگر با من جهان است رضوانش گفتن بجاست و دانشش خورد اگر گوهرشان است عایش  
 خواندن سزایانی کاران انشا و ادب بمقابله گرمی بازار نقش و نگارشش بیخ بدوات بسته  
 و بهتر از نشان صناعت شعری را بمواجه الوان بدعش رنگت روی خامه شکسته تحیت که روز  
 ناهنجار همچو گنج شایگان را از شدت نخل در زیر خاک نهفته و افسوس که زمانه غداران و پویه  
 جهانیان را از فرط و بحر شیبانخار بامی الم سفته اگر چه نتایج طبع دریا موج و درختها خورشید







چه یوسف و جدت فکریش و دوست  
 خداوند انعامت می پرستم  
 اثر و شمع از نگاه و انعامت است  
 دل من بل آفتاب شوق است  
 اگر صد جلوه دامن گیر دل است  
 که اندر خلوت آینه خانه  
 دلم را جلوه نیرنگی بار  
 نزدیک تعبیه و دیر از بر دامن  
 نکه در دیده عاشق نشسته است  
 چه روی مهر را نتوان عیان دید  
 که بر روی دل آریان نیکوست  
 بدما به چه هست از غمزه او است  
 بی تعمیر دل عشق از نه خیزد  
 گهی از صحن روی نکوست  
 گهی تشکین چو ششهای خون را

که خواب بنمودی آینه او است  
 بدو جام می و جدت بدستم  
 جنونم ذات و سستیها صفات  
 فغان نامه مست جام ذوق است  
 بهر یک بایدم دل اول از دست  
 بود یک اصل و صد صورت بهمانه  
 بهر دم میکت جان گرفته است  
 مرا عساله شعله گاه آینه  
 زمین تا آسمان برق بجلی است  
 به بین در ذره کزومی میتوان دید  
 حضور سجده گاه قبسه او است  
 سبب از غیر دانستن نیکوست  
 بهارش در چه رنگت جلوه یزد  
 کند دیوانگان را در سن هوش  
 علاج از چوب گل ساز و چون را

این شعر در کتاب گلستان سعدی آمده است  
 در وصف یوسف است  
 و در وصف آنکه در خلوت  
 آینه خانه دارد  
 و در وصف آنکه  
 در دیده عاشق  
 نشسته است  
 و در وصف آنکه  
 در روی دل  
 آریان نیکوست  
 و در وصف آنکه  
 بدما به چه هست  
 از غمزه او است  
 و در وصف آنکه  
 بی تعمیر دل  
 عشق از نه خیزد  
 و در وصف آنکه  
 گهی از صحن  
 روی نکوست  
 و در وصف آنکه  
 گهی تشکین  
 چو ششهای خون را

اگر خاک ابرویم واد بر باد  
 اگر چه زخم دوری بی الم نیست  
 سرشک نشان چشم از پوست دول  
 منج دل گرفتار شد زمانه  
 کیم من باز سر ذات گویم  
 قدم گرجای دیگر رنگ پوست  
 رفیقش هر طرف جوش بهار است  
 نگاہی خواست شد کثرت پدید آ  
 نگاه جلوه مست عاشقانش  
 که خوانم ز شور ناله نویزش  
 از آن دل کش زو غش گل بیدار است  
 بین لالاخصی و بر چهره خوشی کن  
 اگر فطرت ز مجلت پاک وارد  
 اگر سپهر در دفا بر فهم آسرد  
 بشوقش از دل مضطرب گویم

اگر خاک ابرویم واد بر باد  
 اگر چه زخم دوری بی الم نیست  
 سرشک نشان چشم از پوست دول  
 منج دل گرفتار شد زمانه  
 کیم من باز سر ذات گویم  
 قدم گرجای دیگر رنگ پوست  
 رفیقش هر طرف جوش بهار است  
 نگاہی خواست شد کثرت پدید آ  
 نگاه جلوه مست عاشقانش  
 که خوانم ز شور ناله نویزش  
 از آن دل کش زو غش گل بیدار است  
 بین لالاخصی و بر چهره خوشی کن  
 اگر فطرت ز مجلت پاک وارد  
 اگر سپهر در دفا بر فهم آسرد  
 بشوقش از دل مضطرب گویم

پرستش آبرویم دیگر چه داد  
 ولی مشکل که تاب دیدم نیست  
 شفق پیرانی خوشنما سے مسل  
 سہری و خاک کوی آن بیگانه  
 صفت سہرا یہ ام کنش سر چہ جویم  
 سہم و اماند و سنگینہ اور سنا  
 چمن از روغ عشقش لاله کار است  
 نقاب اراست شد حدت نمود آ  
 بخود بالاد کہ گیرد در سپانش  
 جمالش جلوہ کرد اندر دل ریش  
 نفس یک و بہ با و بہار است  
 سمند شوخی اندیشہ پی کن  
 طراز عجب ز ہم اوراک وارد  
 مزن این نغمہ را میضربت تار  
 تنها پیشہ ام دیگر چه گویم

پرستش آبرویم دیگر چه داد  
 ولی مشکل که تاب دیدم نیست  
 شفق پیرانی خوشنما سے مسل  
 سہری و خاک کوی آن بیگانه  
 صفت سہرا یہ ام کنش سر چہ جویم  
 سہم و اماند و سنگینہ اور سنا  
 چمن از روغ عشقش لاله کار است  
 نقاب اراست شد حدت نمود آ  
 بخود بالاد کہ گیرد در سپانش  
 جمالش جلوہ کرد اندر دل ریش  
 نفس یک و بہ با و بہار است  
 سمند شوخی اندیشہ پی کن  
 طراز عجب ز ہم اوراک وارد  
 مزن این نغمہ را میضربت تار  
 تنها پیشہ ام دیگر چه گویم

به بار آرای حدیقه طراز لطفش جلوه رنگی از شفق سر لایلی لاله بالید که نشسته‌اشی  
 رنگینیا کانیال از خلوت اندیشه سر بر کرده انداز نخلت است و کیفیت یونی  
 از بلورین ساغ پاستن سر شید که رنگ افروزی بهار خلق در محفل تنه  
 قبول از خود رفته شکوه نگاه غفلت داغ فرو بسته و لهامی شب ننده دار لانا  
 به نیا پر تو شومش تیره ماه راد استغاده فواید نور مجبور و ارد و چاک آلی سینه  
 تا به گزاران از جلوه مهر تجلیش خند در میان سحر را از حبیب گریه شب بنم بر می آرد

کلیه صفت‌ها  
 در اشعار  
 به این ترتیب  
 در این کتاب  
 درج شده است  
 و در بعضی  
 موارد  
 به شرح  
 آمده است

شگفتنهای گل چشم تماشا باز میخوابد	نگاه و التفات یار دارد دیدن دغم
که عجز قیاس از لیلی حس لم نایم خوابد	بره افتاد هم از جذبه خالی نیست بیانم

خانه هر گاه بر سر حمد ایستد شود جلوه احمد عنان گسل عرصه نعمت میگرداند  
 دلیل اتحاد زیاده تر ازین بکدام وضع سدا پرده بر آرد و تصور هر گاه بشما  
 خوارق چپد که از میان بیرون رفتن احمد می بسجود و یگانه مطلق می راند  
 استنای تو هم دولی بیش ازین بچه صورت نقاب دارد

انما حمد دلیل اتحاد است	تفاوت حمد بالغت از چند دوست
کنم که سجده که گویم ز روش	چو آمد آید فرق نبودش
زمانه سیم و از این دست است	زود و آید از حق پیشش

باز فرودش به دست دوستان گوییم برای  
و آرزوی دوستی و کمالی بیاید  
یعنی فرودش به دست دوستان گوییم  
و آرزوی دوستی و کمالی بیاید  
یعنی فرودش به دست دوستان گوییم  
و آرزوی دوستی و کمالی بیاید

وعدا لافظ اولی در تفسیر است	بگوشش نامسیدیهایی که است
باز این عید بودوشش جز آن است	ز بس نوبتات و اشت و شست
چو استیفا نشود و چو پیرو است	شرف خاک و عرش استانش
نه دایم حیده بر پیشانی است	نشان شدراستان آن فلک
قدم از کمان پرست است	و جوار احدوث اندر بوش
بزی پریش است سندانم نوم کم	گراهن موم شد در دست او
جهان خواند و در پیشانی است	فلک گفتند که درش استان بود

باز فرودش به دست دوستان گوییم  
و آرزوی دوستی و کمالی بیاید  
یعنی فرودش به دست دوستان گوییم  
و آرزوی دوستی و کمالی بیاید  
یعنی فرودش به دست دوستان گوییم  
و آرزوی دوستی و کمالی بیاید

اما بعد آینه صفا شد بان رنگ او و خفا هم با و که تهاوه بدو چه است  
شانه زلف پریشانی محبت غم شیدا و آینه است  
جنون جولان جاوه ره سپریهای مثل سنگ و دو که در بهمان  
گشته شوق صحرانوردیها و ریانهوشش تمسک شوق افروز نما  
رشن چشم بر راه جاوه انتظار و در فکر شفاف میشد احتیاطی  
بگر سر زانوی انفعال نامسانی غیا اثار بر باد چه چون باقی است  
جا جویش صبا کی عجز فرودش با هم غای آینه نما است  
حیت مثال نیافته بود رضای رهش به شاعر زره می رسد

باز فرودش به دست دوستان گوییم  
و آرزوی دوستی و کمالی بیاید  
یعنی فرودش به دست دوستان گوییم  
و آرزوی دوستی و کمالی بیاید  
یعنی فرودش به دست دوستان گوییم  
و آرزوی دوستی و کمالی بیاید









Handwritten marginal notes at the top of the page, including the word 'سلسله' (Silsaleh) and various phrases.

<p>گوشه دل من روحت و جهان نامیدش          زبان من سر ز شرا به هم جهان نامیدش          چشم او گردید برین مثل زبان نامیدش          ناله نمودن شد و همه و روان نامیدش          آرزو چون گشت دل گلستان نامیدش          زروفان فصل و کردی گمان نامیدش          آنچه نمودم شد رفته نام نامیدش          بیوفائی همیشه آمد به این نامیدش          من منسی بیلباب و از این نامیدش</p>	<p>و در آه سیاه گشت آسمان نامیدش          و در سود جمع شد چند اکثر نامش فتاد          لعل و جنید و من موج پیش کردم لقب          نعت نخت از سینه خون جوشید گل ز معج رنگ          نارسائی حیله میخواست در شغل بوس          از جفا گفتمی حدیثی کرد گل رنگ یغین          و شش و صفت غنچه خوشتر زبانم میگفت          خط طراش و قوت از رون فهم در اچاره بیت          خامه و بیالی گشته رنگین بغمه اشت</p>
--	---

سنگ حوادث روزگار آفتی بدیع نرسانده که فکر خیال بازار فرصت اجبت  
 طراز بهای عالی دست تواند داد و کشاکش طاقتهای اضطراری شکست  
 بر شیشه دل نگاشته که اندیشه افسون طراز را حیل و تنجیم پرمی زادان مفیدین  
 نقاب تواند کشا و شکست نگار اعتبار در راه ادب حیرت عمده است مفرگان را  
 از الفت آغوش هم دور انداخته و در نخستین بهانه مستی در تجرک یک بخود بهیا  
 چندی ست نفس از مشق ناله عبرت فارغ نساخته هجوم آبله دل نمیدر آرمیانی

Extensive handwritten marginal notes on the right side of the page, providing commentary and additional text.

Handwritten notes at the bottom of the page, including the word 'سلسله' and other phrases.

و نامور رنگ سحر طیفلی بس چو باسی تا و از نثرت خیا یافته نوست پیشم باز کردن  
 نجاست موزار باریدن سنگ آفت مجال سر بالا کردن کرا اجزای حواس تفرقه  
 پنجه که بسته طول غمزه و شبیه ازه تواند کرد بدو و راق افکار پریشانی  
 ندیده که سعی تامل ابدی بر کیفیت بطآن تواند رسید اگر بحقیقت کار رسد  
 عالم فریادی نمودم این بیدار دست و جهانی شاک شمول این ستم ناله ایجاد  
 آفتاب در آغوشش فرود نبردن زمین جا باید نمید و فکات سر ز بر خاک  
 کشیدن زمین عالم توان دید چاک گریبان گل دیدنی ست تو پریشانی  
 موی سنبلی در سینه بی بیات مبهات نیمه هرزه درانی غیر زمین چه خواهد بود  
 که چه در دست سینه صهبانی با چاک گریبان گل همه تواند افتاد و گسنگی شیرازه  
 بهیچ شایسته پریشانی شایسته سنبلی داد بر ابروی تواند داد و ایجاد و یک ناله مجروح یعنی  
 مدد است تو گل کبک غوغای شانی رنگ به از شرم اثر آفتاب و بی کمر بن انعکاسی که  
 در نام شایسته سرور زمین نیمه خون جگر رنگ با قوت از خاطر افتاد و اشکات من  
 اندر فغان و سینه لاله اشک زده و غوغای بر دل سخن

کتابخانه ملی  
 وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی  
 تهران  
 شماره ثبت کتابخانه ملی  
 ۱۵  
 شماره ثبت کتابخانه ملی  
 ۱۵  
 شماره ثبت کتابخانه ملی  
 ۱۵

وزن دیار محمود سنگ نقره دم	در شکسته صدها همیشه اعتبارند است
نمود و اشک ناله و بهار دل مست	شکفتن این ناله یک بهارند است

کلیات مسیانی  
 در جبر و کسوف و غیره  
 در غیب و کشف و غیره  
 در طالع و نحس و غیره  
 در سحر و جادو و غیره  
 در طب و طبیبان و غیره  
 در نجوم و کواکب و غیره  
 در منطق و فلسفه و غیره  
 در تاریخ و احوال و غیره  
 در لغت و معنی و غیره  
 در اصول و فروع و غیره  
 در حدیث و روایات و غیره  
 در تفسیر و تفهیم و غیره  
 در فقه و احکام و غیره  
 در مذهب و عقاید و غیره  
 در اخلاق و تربیت و غیره  
 در ریاضیات و حساب و غیره  
 در هندسه و معانی و غیره  
 در آرایه و صنایع و غیره  
 در طب و طبیبان و غیره  
 در نجوم و کواکب و غیره  
 در منطق و فلسفه و غیره  
 در تاریخ و احوال و غیره  
 در لغت و معنی و غیره  
 در اصول و فروع و غیره  
 در حدیث و روایات و غیره  
 در تفسیر و تفهیم و غیره  
 در فقه و احکام و غیره  
 در مذهب و عقاید و غیره  
 در اخلاق و تربیت و غیره  
 در ریاضیات و حساب و غیره  
 در هندسه و معانی و غیره  
 در آرایه و صنایع و غیره

چون بوی گل در نظر غبارند است	ز خویش فتنه هنگامی بدست
------------------------------	-------------------------

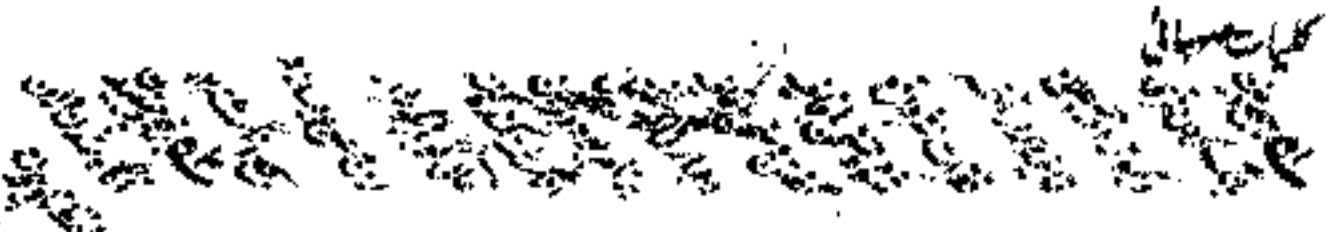
تماشای بهارستان سخن خوش شگفته است اگر غبار موانع چشم بصیرت نباشد و شنیدن  
 نغمه معنی نیک و لطیفه اگر آینه صور از پهلو نخرود شد در تصویرت مصحح را موزونی میسر بود  
 و تواند نمود و عبارت را رنگینی گل یکدم چیده بوده تواند کشود اما با این همه بطور عبارت  
 اگر شاخ طوبی تصدیق کنم باری درین خورشید قیامت یکدم سایه تو اینم خفت و درین نام  
 اگر سواد و مینوخیال نیاید هم درین شور محشر یکدم گوشه عاقبت تو اینم نفقت جلد کتاب  
 بهیست است اوقت این زندگان و سیر گریبان گریزی از شورش این گزندگان غایت  
 دیده بر هم بسته است و کاشانه دولت گریبان تا تاگرسته نقد استعدادی که درین کاشانه  
 ذخیره هر صباکی است از میان جان عاقبت خجسته و کیم درین کاشانه است و در آن ذخیره

دو رخ حسن معنی چشم و بدن برنی تا بد	بچشم بسته باید دید حسن نقابش را
کند از جلوه مستانه غافل دل خبردار	که باشد حسن بگریز پرین وقع آفتابش را

هر روز نسیب ناله موز و نم نوای بلبل را از جاده گوش باز میگرداند و در ریاض صبر و عزم  
 خنده گل را از بساط قبول دور تر میزند و در ریاض خرد و در ریاض حیرت  
 بر زبان است تو گلگیا و راق را با فزون نسیم سوز ز ما در میان شمشاد و سطورا  
 از بعد و شوی زلف شانه گردانی و سینه خنجر خط را از هم سری کا کل چین پیشانی

کلیات مسیانی  
 در غیب و کشف و غیره  
 در طالع و نحس و غیره  
 در سحر و جادو و غیره  
 در طب و طبیبان و غیره  
 در نجوم و کواکب و غیره  
 در منطق و فلسفه و غیره  
 در تاریخ و احوال و غیره  
 در لغت و معنی و غیره  
 در اصول و فروع و غیره  
 در حدیث و روایات و غیره  
 در تفسیر و تفهیم و غیره  
 در فقه و احکام و غیره  
 در مذهب و عقاید و غیره  
 در اخلاق و تربیت و غیره  
 در ریاضیات و حساب و غیره  
 در هندسه و معانی و غیره  
 در آرایه و صنایع و غیره  
 در طب و طبیبان و غیره  
 در نجوم و کواکب و غیره  
 در منطق و فلسفه و غیره  
 در تاریخ و احوال و غیره  
 در لغت و معنی و غیره  
 در اصول و فروع و غیره  
 در حدیث و روایات و غیره  
 در تفسیر و تفهیم و غیره  
 در فقه و احکام و غیره  
 در مذهب و عقاید و غیره  
 در اخلاق و تربیت و غیره  
 در ریاضیات و حساب و غیره  
 در هندسه و معانی و غیره  
 در آرایه و صنایع و غیره

در سحر و جادو و غیره  
 در طب و طبیبان و غیره  
 در نجوم و کواکب و غیره  
 در منطق و فلسفه و غیره  
 در تاریخ و احوال و غیره  
 در لغت و معنی و غیره  
 در اصول و فروع و غیره  
 در حدیث و روایات و غیره  
 در تفسیر و تفهیم و غیره  
 در فقه و احکام و غیره  
 در مذهب و عقاید و غیره  
 در اخلاق و تربیت و غیره  
 در ریاضیات و حساب و غیره  
 در هندسه و معانی و غیره  
 در آرایه و صنایع و غیره



صبر خاسم گل میکند صد نغمه از بیسمل	بهار ناله خواهد ریخت گیسب بینای را
سپار و نغمه ستانه ماگر ره کوشش	بزمی میفرود شد زاهدان ز پیربانی را

وقتی نخواهد بود که صبر قلم در کسوت هیچ نخیزد و زبانی رخ نتواند نمود که روانی مداوم و کب  
 عبارت از برز و تاقش در سینه بر خود جنبه موزون ناله بدین بک زبان است تا سخن  
 رنگ اعتبار نیز در نگین مصرعی نذر زبان کفعل نغمه ساز این بیان قوی طیه شامی گردون  
 بارگاهی است که نامش کوشش تا بر بگز و نقش در کسوت قصیده سارین سخن را با نغمه بیل کوک نایه  
 و حرف و نقش از زبان آید معنی را نذر این نغمه عبادت را با ناله قمری بگنگ سواد

بیا ساقی ان سے کہ از بوسے او	پدوم رخ رفت از بدن سوسپا
بمن وہ کہ با با وہ خو کرده ام	بجسرا بود در عسسه سزا خورد
بدان آب و گلشن بودی بار	بختند و گل و بشکند لاله زار
شب تا نم از شعله آن چو مرغ	تند بر دل باغ فردوس و اش
درین بزم خالی بود جای سے	بکشش پند از گوش بیاتای سے
بدان انشم فارغ از بیم گمن	ولم رشک باغ بر اسپه گمن
گزار طرب بر کشم حرفی چسند	ز لب در میج شمشیر چسند

ز نگینی بهارستان شناسواد سطور را جلوه طاقوس میدهد

بهار ناله خواهد ریخت گیسب بینای را  
 بزمی میفرود شد زاهدان ز پیربانی را  
 صبر خاسم گل میکند صد نغمه از بیسمل  
 سپار و نغمه ستانه ماگر ره کوشش  
 وقتی نخواهد بود که صبر قلم در کسوت هیچ نخیزد و زبانی رخ نتواند نمود که روانی مداوم و کب  
 عبارت از برز و تاقش در سینه بر خود جنبه موزون ناله بدین بک زبان است تا سخن  
 رنگ اعتبار نیز در نگین مصرعی نذر زبان کفعل نغمه ساز این بیان قوی طیه شامی گردون  
 بارگاهی است که نامش کوشش تا بر بگز و نقش در کسوت قصیده سارین سخن را با نغمه بیل کوک نایه  
 و حرف و نقش از زبان آید معنی را نذر این نغمه عبادت را با ناله قمری بگنگ سواد  
 بیا ساقی ان سے کہ از بوسے او  
 بمن وہ کہ با با وہ خو کرده ام  
 بدان آب و گلشن بودی بار  
 شب تا نم از شعله آن چو مرغ  
 درین بزم خالی بود جای سے  
 بدان انشم فارغ از بیم گمن  
 گزار طرب بر کشم حرفی چسند  
 ز لب در میج شمشیر چسند  
 ز نگینی بهارستان شناسواد سطور را جلوه طاقوس میدهد

کلیهٔ مسیحا... انوار کبری... در زمان ظهور...

بیتویای بصیرت می تو از وصفا پروازی آئینه انتظار وارسی کنی  
نیرنگی حسن معانی دیدیست غبار انگیزی جولان وح چشم نامل بر

رفت پایه گردون بارگاه جی بلندی فرق عالم پناهی نشسته خستانت جاو جمال تو در بازو  
دولت اقبال لشکر شکن جسم افکن تیغ گزار دشمن شکار تفتیب غوغا درین غارت گران  
لمعه نانش آتش در خرمن خورشید زن زیب مسند افتخار طراز و ساوه اعتبار آسمان  
پایه محیط سمرایه رنگ چهره شاهنشاهی بکین تریب سر فلک پایگاهی ابر توان برق شمشیر

قضا جلال قدر تدبیر اکام پناه عرفان دست نگاه دلیران محمد بهادر شاه

فریدون سربر و قبا وقت درار	کیو مرث تکین و کسری و قار
کلیم استینی و طور استان	تیرمن کینه و آرشش لسان
همه برج را شنبله ساخته	بدورشش فلک زرق انداخته
کواکب همه محس گر دیده اند	فلک راهو خالی ز کین دیده اند
که طول ایل از میان گشت باز	کرم راز و رشته ز انسان دراز
ز خوان جشمیل او فتد خلق سپر	ز بس خون احسان او تانده ویر
که از ساغر کج درافتد بزر	گهر در کفش همچو آن قطره گبر

Handwritten marginal notes on the right side, including 'کلیه مسیحا', 'انوار کبری', and other religious and philosophical text.

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, continuing the religious and philosophical discourse.

اگر زمین قزون تربیدی آسمان  
 قدر حافظه مندر و دیوان او  
 بر دهنش از جان اندیشه تاب  
 شده و هر صد پایه پیشش  
 از وقایح کج کرده طرف کلاه  
 سخاوت زده خوان مهاجرتش  
 چنان آسمان بگذرد از فلک  
 به سالم و به پیشه بار کلبه  
 چون خیزد و غبار از نیم تو سش  
 از آن چشم هر جا که میثا شود  
 گفت جو و او تا گم بر بار گشت  
 از و تا به نیسان تفاوت بین  
 ازین لطف ظلمت بر جان نخل  
 ز بس متصل بار و بر نوال

نمودندش خوشی از آستان  
 قضا حاجب خاص ایوان او  
 نپیش کند ز هر سنگ آب  
 صفا گشته پرواز آینه اش  
 قزون تر از و تباه را پایگاه  
 جیاسطری از لوح پیشش  
 که پایین صد پایه استند یک  
 بود گویند با پرویش ماه عبید  
 نشیند به حلقه جو سش  
 برومی ظفر یک یک و اشود  
 گهر بارسی بر نیسان گشت  
 که اینست خندان ز جووان غمین  
 و زان گریه و ناله بر بان نخل  
 نزدیک است از دل رول سوال

تفسیر  
 این بیت  
 در بیان  
 صفت  
 ایوان  
 است  
 و در بیان  
 صفت  
 آینه  
 است  
 و در بیان  
 صفت  
 نخل  
 است  
 و در بیان  
 صفت  
 رول  
 است

تواضع را با نوازش چون موج و دریا هم آغوشی تو بزرگی را با سرش چون



کلمات معنی ...

عصمت با کجا چه جان به هشته اند که رفتگی زبان سوز و دلها بیدار شده ای میل  
 تا توانی لب بنداشته ای غم و کفش خوره معینهای رنگی و ساه کی کاغذ پرش  
 چشمه شش یک کب برین بالطف کلامش سجع میں مالک از غم و باغی بی روشنی  
 ای کلام نظیر الف اوف را درون شمشیرش مقطع و قعیده عدل را شمشیرش  
 مطلع تیر شمشیر با بر خیزد گشتن چون سهم گداغی از ترکش بر نیاید و کرا این شمشیر  
 و جنب که دره شمشیر چون حلقه قاصد ضعیفان از تورین تنها بدستچ ابرو شمشیر  
 شمشیرش و دریا شمشیر پارسیا از کار خورده و ساسانه زلفت را و عید کند و شمشیر  
 با برده و چیز آنگاه که شمشیر قورق در زم را از کسوزن چاکش با و کرده بود بخوبی  
 که مکانه کوی فتح را بر هم از غلبتش روزه شمشیرش از سائز طرب غیرت گشتن  
 و او شمشیر زمینهای عشرت رشک چین ابل و فاق را بهره از زعفران زار عیش  
 از غوانی و ارباب بی اتفاق رانج از راه خوان کار شمشیرش در اثرانی لقمه شمشیر  
 بسنی اما برق و ناله رعد بطمانه کوسش زرق و در جای او حبه گشمل  
 ز سب پرید و شمشیران حد شهاب ثاقب جلو و گریه و فضای زمر شمشیر جان  
 و بدو اندازد از ابرو حاح و نظر از حد میگردش گاو آسمان را اندر تیرت بستن  
 شمشیر شمشیر میگردانند و از احوال که شمشیرش از زمین را بریم گدا شمشیرش

کلمات معنی ...

کلمات معنی ...



کلیات صیغاتی  
کلیات صرفی  
کلیات نحوی  
کلیات معنی  
کلیات بلاغی  
کلیات ادبی  
کلیات تاریخی  
کلیات جغرافیایی  
کلیات طبیعی  
کلیات اجتماعی  
کلیات اقتصادی  
کلیات سیاسی  
کلیات حقوقی  
کلیات فلسفی  
کلیات علمی  
کلیات هنری  
کلیات ورزشی  
کلیات تفریحی  
کلیات مذهبی  
کلیات فرهنگی  
کلیات اجتماعی  
کلیات اقتصادی  
کلیات سیاسی  
کلیات حقوقی  
کلیات فلسفی  
کلیات علمی  
کلیات هنری  
کلیات ورزشی  
کلیات تفریحی  
کلیات مذهبی  
کلیات فرهنگی

بر نمودی جنبانده گشت آن سوی فلک گذران تر از تیر آه تو گشتش بر آسمان چنان  
از تو نگاه بلند می ترسش قله نثار جلال و رفعت ما از حبش ستایم با هم کمال فلک را  
از تو به پیشش مهران بلند پایگی و محیط را از دست نگاه جویش اعتبار کران ماگی  
و صف عموم فضش فرط طوبی و سخن مهر بلندیش حرف سدره المنتهی از رفعت سدره  
بارگاهش فرق کترین چاکر فلک است از بلند می پایه آستانش پای او فی خادم عشق پی  
بصلاهی غیب نوازیش معنیهای ناواران سخن مرد و جاود نفس بیتاب از آواز  
تعبیر خایش مضامین بیگانه شعر او در گامزیه های شایع قلم لرا با اضطراب توانایی  
از نسبت مستخرجش بر دین نام شیر و در هم کشیدن و خجسته گل از انشا و پیش

در تصویب انبار خوی چین

گذارد پای بر فرق بلند است  
نگار و رانده بر پیشانی پدر  
طرازش خسته از نخل است  
گرش در جنبش ای چون شماره  
چو کاغذ سنگ خار را بسوزد  
گریز آورده در سواب خورشید

شبه شای که از بس ارجندی  
فلک جاہی که از والائی و قدر  
کجا شکست می که از وی ووش شایه  
نسبش گزیده بر سنگ خاره  
شدر را قهر او که بر سر روز  
چو شیر نصبت غش فتنه از هوش

کلیات صیغاتی  
کلیات صرفی  
کلیات نحوی  
کلیات معنی  
کلیات بلاغی  
کلیات ادبی  
کلیات تاریخی  
کلیات جغرافیایی  
کلیات طبیعی  
کلیات اجتماعی  
کلیات اقتصادی  
کلیات سیاسی  
کلیات حقوقی  
کلیات فلسفی  
کلیات علمی  
کلیات هنری  
کلیات ورزشی  
کلیات تفریحی  
کلیات مذهبی  
کلیات فرهنگی

کلیات صیغاتی  
کلیات صرفی  
کلیات نحوی  
کلیات معنی  
کلیات بلاغی  
کلیات ادبی  
کلیات تاریخی  
کلیات جغرافیایی  
کلیات طبیعی  
کلیات اجتماعی  
کلیات اقتصادی  
کلیات سیاسی  
کلیات حقوقی  
کلیات فلسفی  
کلیات علمی  
کلیات هنری  
کلیات ورزشی  
کلیات تفریحی  
کلیات مذهبی  
کلیات فرهنگی

مجموعه کتب فارسی  
کتابخانه دیجیتال  
www.ketabfarsi.com

فلک گشتی سر خود را عدد ویش	بلال از نعل تو سنج و بر ویش
بس طریق بخت زینت حسرت	ز خون دشمنانش رنگ شجرت
زیر شش زخم اعدا تا دم صورت	بر رنگ چشیم عاشق گشته تا سورت
بنور شش تیغ برکت نرسیده	بفرق دشمنش عمار رسیده

بگیا آمد و صفت زبان فرساید که نه از پرده احوالش جلوه گر گزیده باشد یا کمال  
 لب کشاید که نه با بلوات کعبه دلش رسیده و رنگینی عبارتش را با برگ گل نواخته است  
 و پاکی الفاظش را با لطافت گوهر سگرانی تجلی معانیش با دید خرد و سخن با نرد  
 و کند افکارش با کنگر و جوشش مجوشش خامه اشش پیش از جولان اندیشه صیقل  
 یافته است که به نام اشش پیش از رسائی فکر باشد برضون هم آغوشش  
 بطفیاش اقبال و اقبال بدو لطف صاحب متهبه عالی رموز را با زبانش آشنائی  
 و اسرار را بر عتبه ضمیرش چه سالی با بپردی غورش ذخیره لب فارون پیشش  
 که بشش بیست آورده و رسائی اندیشه اشش که نجیبه حقیقی با چویش نه کج  
 خورونی چون سرطبیعی فکر سایشش در رنگینی چون گل لازم شین و آلبشش  
 ذیوسی نوش محض رنگین بیانشش شمع چراغ افروز بر زم آتشش با شش شین  
 از قطرات ابرام پنجابت برق آتشت در آسایشش با شش شین از قطرات

مجموعه کتب فارسی  
کتابخانه دیجیتال  
www.ketabfarsi.com

کتابخانه دیجیتال  
www.ketabfarsi.com

سحاب بران تبین از پارسشش موج در آب گوهر تواند دید و از خط حکمش شعاع  
 از آتش با قوت مهر تواند کشید آتش بمقابله نیز می فکرش صد چوب خور و در آب  
 به عاصمه روانی طبعش عرق کرده چینه آفتاب در معده که زهرش نیز از زهر پشم  
 تواند کرد و دست مرغ و میدان بریش از بیطانی تیغ از نیامه تواند بر آو و عدالت  
 ظلم را از پیشگاه خورشید و نهالی و صداقت عدل را از منظر لطفش هیچ کوشانی قوی  
 فکرش در صفحه اعتلا از اطلس چرخ در گریبان ساختن پای غورین در این  
 از سینه قارون و طرح خلوت انداختن عدل از این توجهش ظلم را در آفتاب  
 از بیست آفتابش جهان آرا کمالات در عهد قدر و همیشه به چشم ثوبت خواهد آید  
 ضد طرداج در ساختن جبران و فضائل در روز پیرش تمامش از کائنات عالم  
 در حفظ مراتب موافقت مگردان در تمیز و تمییزش در کتب علم از زبان شیخ بهایی  
 و در با هم در بر هم رسائی فکرش معلوم شما زرها نشان از زنده زمان و جنت ایم  
 از آفتابش چون نکست از خنده گابریل لبش آشکار و حقیقت بی طاعت مانند عا از آفتاب  
 ازین خاطرش نمودار بهار شمش از شوخی باست معنی نه خفا و لطیف شمش از کتب  
 حسن صورت دلر با شمع محفلش بر توانوار شمعیت و پیرایه خلوتش معلوم است  
 حقیقت فرآشان در زلفین خاشاک بارگاهش با آسمان را در آفتاب پدید

در این کتاب  
 کلیات صهبانی  
 از  
 شیخ بهایی  
 در  
 شرح  
 و  
 تفسیر  
 این  
 کتاب  
 در  
 این  
 کتاب  
 در  
 این  
 کتاب









کتاب صحیح

مستان را در جوی چشمه کوشور و راه تمام حجت لا تقربوا الصلوة بینا از رکوع قیام  
 باز داشته و بدلیل لایسته بخت عیب را از مصحف لعل ساد و رویان و در  
 فتوای مصلحتش گاه در چشم خوبان محمودی را بجز این مرض نام نهاد و گاه بکلیه بیمار  
 در جرات می اجازت داده و وقت اجتهادش از مصحف گل گاه بست و کشاد و  
 بر منع اسراف گل فرموده و گاه برگ ریزی را در استغناء و مسائله کوه اختیار  
 نموده غلط اندازی فریب محبت را از حیل شور نسیم بر باد و لعل لیلان مختار نشاز و  
 در بیان جوی انداز عشق را از دستوری مشق قنایه تجسس در بان خوبان بیندازد

در بیان جوی انداز عشق را از دستوری مشق قنایه تجسس در بان خوبان بیندازد  
 در بیان جوی انداز عشق را از دستوری مشق قنایه تجسس در بان خوبان بیندازد  
 در بیان جوی انداز عشق را از دستوری مشق قنایه تجسس در بان خوبان بیندازد

<p>که ریز و جلوه اش طبع صغیر زار          و در آب عبادت را گواهی          نخستش آبیاری رنگ اغوش          دل او را مصلای ثواب است          بریز و علت هدایتش از مفسد          ز بهت توشه کرد از طاعت آشام          ز بوی دین بلند آمد و غشش          بکثرت مغرورین از خلوت پوست</p>	<p>نذا و آهلیسنه را در سجده که بار          نمی کز دیده اش گردید راه          مشکش و آنه کار کشت عنبه          زمینی کز پلین وقت خواب          نتر و منصور را از دست باغز          برای طوف جانان بسته احرام          ز نور شرع روشن شد چرخش          بوحدت آشنای جلوه دوست</p>
--	---



سیدان صبیح

دست که هرگاه در وقت خواب در دست راست است و در وقت بیداری در دست چپ است...

بآن لذت ز طاعت می برد نام	اگر گوی ساسبایش رخیت مرام
ز بس از نقد طاعت طرف بپرست	پندشهای خلدش مبرسد پست

سوم سخنوریک

وقت فکرش از پوست سخن مغزی و انگشید که لذت ادایش بان قلم را دیده  
 بر لب اندک رواند و رسائی اندیشمش از رفعت معنی او جی ندیده که بکنه فتن خیال  
 خود را این سوی ادلی پایه اش تو اندر رساند ز بان فصاحت بیانش از نفرت  
 اعداد حرف نرزد تا اندیشه اش شتافش تهمت شافرنه بند و و علم بلاغت قمشش  
 شکوه خصم از گره خاطر یاد کند تا تو هم تعبیرستی پایه اعتبارشش پسند آشنایان  
 باعانت افکاش اظهار معنی یکتالی به صدق و سبک گمان با مدار معنیش در قبول خاطر  
 نگر از تخم عبارات بگینش قد انفس چون گبار بر شمع خیز چون صد بهار و از آن  
 معنی روشنش نقطه سوید اما ندر خورشید منقذ خطوط بر انوار مبهات و قوت  
 از توضیح بیانش مصرح و مجملات حقائق از تفصیل زیانش مشرح و در دیده باز  
 سینش لطافت معنی محسوس از عبارات قائم و در نظر خورده و انیش تو نیم نقطه  
 مشخص تر از پیکر اجسام زبان خامه اش گوهر برین و سینه نامه اش جوهر خیز  
 در کثرت و در مضامینش از کی حوصله الفاظ جاوه بین السطو فرود کاوی و تعبیر

در وقت بیداری در دست چپ است و در وقت خواب در دست راست است...  
 در وقت بیداری در دست چپ است و در وقت خواب در دست راست است...  
 در وقت بیداری در دست چپ است و در وقت خواب در دست راست است...

در وقت بیداری در دست چپ است و در وقت خواب در دست راست است...

کلیات معانی

و باز و جام قوافل معنیش از یکی و صده کافه شاهراه قلم محل توقف اضطراری نبال قلمش  
رگ گل سرخ جامه اش تا دلیل از نقطه خال ابرو در یافته که صفحی بروی شادمان غیر از یکین  
انتخابی ندارد و از بعد مسلسل شناخته که بیاض گردن خج بان خرمین مصرع سعید به بنی آرز

زهی فکر افروزین شاهی که در دل  
پیشش و شمس بر روی و لبر  
برشش از ابرو برق این نکته ناشیست  
ز روی صفحی هوش از رنگ بالی  
سحالی را از و والا اثر ارس  
بر و سپی فکر او از بهر استاج  
برید از صا و چشم و نون ابرو  
صفا بنگر که مضمونش ز سینه  
فروغ معنیش ز انسان که خام  
گس در بار و بر و سپی نام او  
بنور افشانی حرفش ز مضمون  
قلم گریه بیج موز و شمس ستاید

چو فکر از بهر معنی کرده منزل  
همان نقطه است خال از لفظ آذر  
که این را خنده و انرا گریه بر یکست  
کشد در صورت خود رنگ معنی  
عبارت را از و نو نو نهادی  
بریز بجنبشش ابروی امواج  
که بی خط ساده نبود صفحی و  
زندگی بیرون چو مے از آبگینه  
بجای خط زرافشا تندینامه  
رگ ابرست گوئی خامه او  
چو ماه نونسا یه ابر و نون  
ز شمش نظر رنگین سر کشاید

ملاحظه شود که در این شعر از کلمات و عبارات متعددی استفاده شده است که در معانی آنها به شرح زیر توضیح داده شده است:



در این کتاب در وصف این سرزمین و بستان آن ...

و صداب هوا در می نفس مطربان در سی مقامات سر و قمار برباب از رنگینی مغربه کنگ  
گل و گلوی بی از جوشن زمره منقار طبل را نغمه می پیغام و در ع بوشن و با گل قفل  
صلای حریفان می نوشن هوس آدرین بزم غور تو به را چهره از رنگ خجالت  
بر افر و خسته و جرات سیه ستی درین محفل خست کلفت را از گرمی اشاط و تیش  
سوخته زمره را از بلوی لب جان بخش مطربان بروم عیب ناز و جلوه با  
از بالای قامت و نهران بر شعله شمع طوب زبان و راز

در این کتاب در وصف این سرزمین و بستان آن ...

گلوی نغمه را از سره شویمان  
چو آتش آب او خست خرد سوز  
نشسته دخت رز در حجله جام  
ز بوشن نشسته می شد رگ تاک  
چو سیل از رود آب نغمه جاریست  
چو ابریشم ز نمد صد نغمه شعور  
شد ابریشم ز موج باد و گلوانا  
شده تازان ساقی نغمه انگیز  
که روزی غم هم بر باد و او اند

می گل رنگ در چشم محویان  
بمحل شب نشینی شمع افزود  
بستان تاد هد از حجله و کام  
نگاه باد و خواران بهوشناک  
حریفان رازی خواب بهاریت  
نگه در چشم خواران مخور  
ز رنگ نغمه و نقش موزون  
چو شد طبع پیشستان طرب خیز  
بر گم شب نشین بر او داد اند

در این کتاب در وصف این سرزمین و بستان آن ...

زرنگب تخمه دار و پرو کاش	بهاگوشن چنت در اگوش
حریفان را درین بزم طرب خیز	مگوتاول بزنگب شیشه لیون
بخت ساری نشد گر با هوا یار	چرا ابر بسیار آرد طرب بار
چو روز از روشنی نسبت جاؤ	نباشد پر تومی کم ز خورشید
گرفته هر کس از خوبان ساده	بهایی خون چشم از زنگب باوه

### پنجم سخاوت

در طوفان محیط عطایش دامن آرزو از موج گوهر گرداب و از طغیان بیل سخایش  
وسعت چاه حرص تنگی ظریف جناب در تیسان کمر بریزی گفت جو او شرح اشارت  
اساک شد در انگشت او در بهارستان ز بخشش شکوفه دستش نامحضر خنجر  
درشت گرمی آفتاب بهت بخاری از محیط کفش بر انگشت ابرغیان بر آوردند  
و جولان حوصله جویش کرد از نهان و نجل بر آورد کانش لقب کردند جناب محیط  
عطایش گوهر و خبار عرصه سخایش رود این هوس بر سر مایه احسانش تنگ  
و کیسه حرص از ذخائر انعامش گران سنگ در دور عطایش سرشته طول اول  
کوتاه تر از عمر و عده گریان او در عهد سخایش فضایی عرصه آرزو تنگ از حوصله  
بیمان نهیب کثرت عطایش رنگ بر روی کان شکست با احتمال افزونی سطرچ



نگین نغمه برات ریخت همت افزای خودش کان بخشان را خون  
در دل افکند خیال پیشی داشته نگاهش عنان همت که برایشما گنجت

که نخلت می برد حرم از سواش  
هووس بر گنج قارون وار سیده  
و دزد زین گیاد ز زیر گاش  
که شد محبوب زرد و حبله راز  
که در دامن هووس گوهر شوره  
که ز رسته کرده راه جستجورا  
که ندید ز انتظار و صده اش باد  
کشاد آغوشش خود بر سائل ز  
بزر بخشش گفت جو دشمن کیم است  
ز راهش آمدش بر کفچه صرف

برنگی بی طلب ریزد نواش  
لب لب حرف نشانی رسیده  
بی ساز غنا از نسیمش مگاش  
هنوز افسون بخواند اگر پیشش آرز  
سوال از سینه تالپاره نبوده  
عنان نگارسته جو شب آنزورا  
نی سازد بزر شده می شاد  
ز بحر دست جو دشمن موج گوهر  
قضا را طبع در هر جاییم است  
سیر از نقش باغچه ز و حرف

### ششم شجاعت

جرات را از طبع شیر بشکایت نغمه بیق مکان در حوصله اش آه جستن توانایی  
از سر چو پهلوی بر لبکو تنگی جا در نظر دستش بفرغ نشستن در وصف مهابت

کتابت در حرم از سواش  
هووس بر گنج قارون وار سیده  
و دزد زین گیاد ز زیر گاش  
که شد محبوب زرد و حبله راز  
که در دامن هووس گوهر شوره  
که ز رسته کرده راه جستجورا  
که ندید ز انتظار و صده اش باد  
کشاد آغوشش خود بر سائل ز  
بزر بخشش گفت جو دشمن کیم است  
ز راهش آمدش بر کفچه صرف  
ششم شجاعت  
جرات را از طبع شیر بشکایت نغمه بیق مکان در حوصله اش آه جستن توانایی  
از سر چو پهلوی بر لبکو تنگی جا در نظر دستش بفرغ نشستن در وصف مهابت

Handwritten marginal notes at the top of the page, written in a cursive style, likely providing additional commentary or context for the main text.

صحر رخامه بانقره شید هم آهنگ دور درج شجاعتش مع کب قلم با اخراج بر یک  
رستم از بیم شجاعتش بر نفس از خواب عدم خم شده و بهمن از بهیبت جمله اش  
در زمانها گور آماده گر زشته تشکل سانشن شایه شواک انسی نماند و کوه نهر  
آردت سلیمان انگشت ز با طفران نام شمشیرش چون دعای سبزی بر زبان  
واقبال را تصور استانش چون حرز زینت حصار حصن امان نگاه بنا نایر شایه جلا  
در سینه زمین تنان هم اثر سنان و نفس با ستعانت ذکر جراتش در آید قولاً  
چون الماس خزان رستم نهادی را کوه یک شجاعتش لرزه بر اندام هر بغیان  
افکن در زمین تنی را با عانت توانایش لنگر فولاد بازوان از جا بر کندن  
از شخون اندیشه پیکارش بستر خواب احد اگر نگاه اشارای روح و از کرد از  
شعله قهرش تنوع رسیده کوه منبع طوفان فوج جرات در مزاجش چون جبهتگی  
در نکات بود لیری در نهادش چون شوخی در اشارات شعله آتشگاه غضبش در دست  
زندگی دشمنان آماده افروختن و برق سحاب تندیش میامی خرمین سستی احد است  
زور سر پنجه توانائی راهز بزد و برق شوخیهای دلیری را بر ریشه جرات را پنگت  
و محیط شهابت را ننگ آب از آفتاب روی افروخته اش چون آینه آتش انگیزه کوه  
گرمی جولانش چون سنگ شمر بریز زهرا شید صولتان از سر پنجه سلطنتش آب

Extensive handwritten marginal notes on the right side of the page, continuing the text or providing commentary.

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, possibly a signature or additional commentary.

و چون لنگاه و نیز بر طاقان با حمله روانه اش از آب و خجالت گرداب و نیم پیشش  
 باد عوی خصمان از حرف حرف غالب گویگر بر زو نفوذ و تیرش در پهلوسه  
 دشمنان از آب بزمند و دیر تر خیار میدان بر روشن با سیر آهنگی شور قیامت  
 سر مه فروشن و گوگرد و لنگاه و زرش و زنگی غوغای محشر سخت کوش

کنند رنگ عدو پیش از صبا غم  
 نطیج ز مهر بر آنگیزد آتش  
 بخوس سوز و زگرست شعله تیز  
 که دلبر سر و پد ز ابر و اشارت  
 که از دل غمزه کند شسته بدان رنگ  
 نذار و غیر پیش عدل قسمت  
 بود مشتاق تر از مرگ تیرش  
 نشانش مبدد و در خلوت و هم  
 بزرگ شهر از رحمت سپهرش  
 و گر شد بال عنقا شش آتش پان

با استقبال کرد عرصه رزم  
 چو پیش عرصه جولان کند خوش  
 شود گر باد جو لانش بسبک تیز  
 بر دجان پیش از ان تیرش بغارت  
 فدکش آنچنان رفت آنسو سنگ  
 بنحوان جسم خصم از روی رفت  
 برای وصلت خصم شمر پیشش  
 نجا دشمن گریوش باشد از سهم  
 جوستان پیش ازین سیر غم بر دوش  
 سازد تا خدنگ او نشانه

هفتم عدالت

کتابخانه  
 کتب خطی  
 کتب چاپی  
 کتب نفیس  
 کتب نادر  
 کتب قدیم  
 کتب جدید  
 کتب ارزشمند  
 کتب باارزش  
 کتب نفیس  
 کتب نادر  
 کتب قدیم  
 کتب جدید  
 کتب ارزشمند  
 کتب باارزش



پنج شجاعتمش ستم را مهر بر و تا حریف ستم نقش قویع تواند بست و فروغ  
 ضمیرش ظلمت را از پنج نکتد تاگر و ظلم بر چهره ظهورت تواند نشست در دور انتقاش  
 پنجه شیر همان مصروف طمانچه بر روی خویش کشیدن تا دور عهد انصافش نهند این  
 لرگ آبنجان سر گرم انگشت تاسف خائیدن بشامت بیدادی جانها نر کشیم  
 خوبان را دست مرگان بر پشت چینه و با انتقام دزد روی دلها بزند و زلفت شاهان  
 از کله نثار گون سر آیم سپاستش ناز و لبران بر طلافی بید او گذشته سیسار با  
 در جان بخشی کشتگان مجبور دار و دوار اندیشه انتقاش تغافل مجنون تبارک  
 تطاول نمی رفته نگاه را در رفوکاری دلنهای مجروح میگار و ستم انصافش  
 باجارت اصلاح خط خوبان نخواست تا نقش حق از باطل امتیاز گیرد و طریقتش  
 بدستوری جلوه نیکوان روان داشت تا صورت نیک از بدلقه نه پذیرد  
 از اصلاح طبائع پاس کبوتر را بر شاهین لائق ندیدند و از نیکی امر چه اعتبار  
 همه را غیر از لرگ نه گزیند در سبیط انصافش بیاید او این پس تنگت پند  
 متاع نوشیران کم سنگ است جوش جز در کرم ظلم دراز نماند و با تعدد شیخ بر فرق ستم کند

شدش دستور صد کسری عادل	ز دیوان عدالت نند و باطل
نهد سر در جهان فارغ ز بهر	نه عدلش خور یکف طشتی پر از زر

کلیات صبا

مجلس اول در بیان اسما و صفات و احوال و عیال و اقارب و احوال و عیال و اقارب

بصحرای سبلی نامل نگذرو باد  
نگیرد موج را خمیسا زره ناگاه  
حق بلبل ز پر روانه ربوده  
نبانش از قنای بیرون کشیده  
که ز حسن گل نیا زار و بالماس  
کند از خار سگ در ناخن گل  
که گل را در جراحی نم رسد کم  
تو گونی موج آبش نم ندارد

نیسار و تالفرق کاه بیداد  
نیابد بر حسابی صدمه تاراه  
کعب گلگیر بر عکسش کشوده  
چوناشد بران برون از حکم دیده  
بامش ابرو دار در الهه را پاس  
خراشد که جراحیها سبیل  
کمار دهر رازان رو بشینم  
زندش سبیل با حسن ختم ندارد

شکب شامت بجهت اقبال شیر مهابت سر پنجه نستان جلال سپهر  
گردون تپتی راحه جاناتای بحر محیط دستی را گوهر شاداب زور سر پنجه توانا  
تیزی تیغ ظلم روانی حریت صبا کی کمال یوسف کنعان جمال غریب نهال دولت  
آبیار حصاد حاصل نصرت را وانه کار سیرابی کشت تنام قوت شجر ابراط  
شگفتی گلهای آرزو منحصر هو بیسیم اعطاشن تجیالی تیزی تیغش لوح ضمیر  
حاصلات چون خط پریده از حرف آرزو نمی نموده بود تصور نفوذش نفضا  
سینه سگد لان چون خانه زنبور زخنه کشوده در عرشه مسواش رستم

کلیات صبا  
مجلس اول در بیان اسما و صفات و احوال و عیال و اقارب و احوال و عیال و اقارب  
کلیات صبا  
مجلس اول در بیان اسما و صفات و احوال و عیال و اقارب و احوال و عیال و اقارب  
کلیات صبا  
مجلس اول در بیان اسما و صفات و احوال و عیال و اقارب و احوال و عیال و اقارب  
کلیات صبا  
مجلس اول در بیان اسما و صفات و احوال و عیال و اقارب و احوال و عیال و اقارب

کلیات صبا  
مجلس اول در بیان اسما و صفات و احوال و عیال و اقارب و احوال و عیال و اقارب

کتاب طب

چون کودک درین سوار از خشن بر برون خوان مرد نکینش انفراسیاب چون دیده  
 مایه داران از خوردن زخم سیر آسمان از ایوانش در پی نخستین شور از آتش  
 چوب فرنگه دین تبسم از حکایت خلقش آمار شگفتگی بر ناصیه گل آورده و صبا از گل  
 انصافش غنچه را از پاسبانی ربلی نیاز کرده شیر از پنجه در تهی طرح خلوت انداختن  
 تا خواب راحت بره را گوشه عافیت آماوه باشد و گرگ از پهلوی در غوم بستر نرم  
 ساختن تا غم را در غلطیدن خار صحرایش نمراسد قوت نامید بی همراهی  
 محاسبانش در تربیت نباتات دست تواند برد تا نقد انما که کمتر از فصل سابق  
 ذخیره سازد و بر تو خورشید بی مشورت عالمانش در آرایش نهال جرات نتواند کرد  
 را بقصود رنگ گل را از چشم عناول نماید از تبسم از ملاحظه احتیاطش در انشای راه  
 گل به خاک نشسته و با از اندیشه محافظتش در بردن او راق در خزان سپهر بوی  
 شکسته چشم زگر در انتظار غبار رایش و از زبان سوسن از تحریرک شادمان گویا  
 در آد بکده حضورش نفس از سینه راه لب ندیده و در سیاه شکارش  
 نگاه از مرگان بیرون ندیده و در وارثهای عایش جنون بلبلان با چاره  
 از چوب گل تو در بهارستان رفتش بیهوشک نازده تر از شاخ سنبلی  
 در زمان عدالتش بوست آه جو زنگ نبود و دست گرگ نریز و دور دور نصیحت

کتاب طب  
 درین سوار از خشن بر برون خوان مرد نکینش انفراسیاب چون دیده  
 مایه داران از خوردن زخم سیر آسمان از ایوانش در پی نخستین شور از آتش  
 چوب فرنگه دین تبسم از حکایت خلقش آمار شگفتگی بر ناصیه گل آورده و صبا از گل  
 انصافش غنچه را از پاسبانی ربلی نیاز کرده شیر از پنجه در تهی طرح خلوت انداختن  
 تا خواب راحت بره را گوشه عافیت آماوه باشد و گرگ از پهلوی در غوم بستر نرم  
 ساختن تا غم را در غلطیدن خار صحرایش نمراسد قوت نامید بی همراهی  
 محاسبانش در تربیت نباتات دست تواند برد تا نقد انما که کمتر از فصل سابق  
 ذخیره سازد و بر تو خورشید بی مشورت عالمانش در آرایش نهال جرات نتواند کرد  
 را بقصود رنگ گل را از چشم عناول نماید از تبسم از ملاحظه احتیاطش در انشای راه  
 گل به خاک نشسته و با از اندیشه محافظتش در بردن او راق در خزان سپهر بوی  
 شکسته چشم زگر در انتظار غبار رایش و از زبان سوسن از تحریرک شادمان گویا  
 در آد بکده حضورش نفس از سینه راه لب ندیده و در سیاه شکارش  
 نگاه از مرگان بیرون ندیده و در وارثهای عایش جنون بلبلان با چاره  
 از چوب گل تو در بهارستان رفتش بیهوشک نازده تر از شاخ سنبلی  
 در زمان عدالتش بوست آه جو زنگ نبود و دست گرگ نریز و دور دور نصیحت



کلمات صیغه  
نوعی که در این کتاب  
است و در بعضی کلمات  
تفاوتی است که در  
این کتاب ذکر شده است  
و در بعضی کلمات  
تفاوتی است که در  
این کتاب ذکر شده است  
و در بعضی کلمات  
تفاوتی است که در  
این کتاب ذکر شده است

کلمات صیغه  
نوعی که در این کتاب  
است و در بعضی کلمات  
تفاوتی است که در  
این کتاب ذکر شده است  
و در بعضی کلمات  
تفاوتی است که در  
این کتاب ذکر شده است

که تیغ او شیر زخمش نالمبد	ز شوخی پوز زغال از جابجیبیه
بود سنگ پاره در دستش آهن	رگ ابری کشود از فرق دشمن
بهر درنگ شمشیرش ز رویش	فروشد رنگ اگر پیشش عدویش
نیار و تشکرش از دستش	ز تر دستی عدو با تیغ تیغش
فلک خشمناک گشت ز نامش	نمی گرد و بدو را احتشاشش
جو تیرش کس ندارد در کمرش	بود که میر پلاش دشمن زار

معذرت نوالی سازه بیان تمهید ز مرمه بجز نیست که شد نغمه  
 دراز نفسی درین مقام از مینوایه های خاموش نفسان پابرتر  
 نتواند گذشت تا به نغم نفس آرای سخن مدح اشارت به بیخمان  
 تقریر است که غور و جوان اندیشه درین عهد خود را جزو آغوش  
 نقشش قدم تواند انباشت

هنوز خامه در تعداد او صافش از نال خار خاری در سینه دارد و کاغذ در حمل  
 با غش از سطور دو شمشیری می آرد آینه زبان برید و خامه او رنگت بی اختیار

کلمات صیغه  
نوعی که در این کتاب  
است و در بعضی کلمات  
تفاوتی است که در  
این کتاب ذکر شده است  
و در بعضی کلمات  
تفاوتی است که در  
این کتاب ذکر شده است

چاره بست می آید و نه ضعف طاقت کاغذ را از شوخی انعام خط و دست سرمی کشاید و بافت  
 شوق در نفس زبون فریادی سرد بر هوا میسای این صحرا است و ذکر و مسمیه گریبان بال  
 و شایسته بین تمثا آمانه تار سالی سعی شوق را از دانه هیچ و تاب اضطراری جرات سرچو پروانه  
 کشیدن تونه بر کونیهای طاقت فکر را ازین جاوه پر نشیب بارای منزل بریدن  
 قلم را ناله صبر بر آهنگ تظلمی است و نامه را سلسله خطه بر نوید عهدین و امی

نظم  
 کلمه شوق  
 کلمه صبح  
 کلمه سر  
 کلمه پروانه  
 کلمه شیب  
 کلمه منزل  
 کلمه عهدین  
 کلمه امی

سعی کمال گوشم از بس شوق حیرانی کند چشم قربانی زمین سر مشین حیرت میبرد سازگار پر تو بخشم خمول آمد که نمود طالع خواب از دو عالم دید بر خوبی کشد عملگر کوی بنشیند و هنگام دارد در فضل	بال من در دیده تشبیه بگمانی کند سطریرت از حال تا ام پریشانی کند در نظر ستوری در برده غریبانی کند انچه هر کس یزد از خود او طلبانی کند جهل هم در عالم خود عشق ناوانی کند
--	--

اگر از فحش دم زنده پای رسالی اندیشه از آسمان می افتد و اگر از شجاعتش نوبت رسید  
 برات قلم از نغمه شیری لرزد از بهایت شیریش در چشم بستن شوخی صد غزال  
 از پرده رسیدنهای معنی جلوه می آید و از صولت پلنگ افگینش وحشت بهار آهو  
 از پهلوی مضامین نقاب می کشاید و صف چشمش اندیشه را بهزار دورد با اثری در به  
 پابوس میگرداند و هیچ شکوشش فکر را با دید بر جلال از سر چو قریب دو تیری راند



یا اجازت دوم زدن اوصاف مراتب لطافتش در تنهایی دستگامان هم روش ثواب  
 طاعت است مگر مدایح اکثر اش در و برای بی استطاعتان هم اثر تیره عبادت  
 فی الحقیقته کبشاد سفره نهایش طوبی در نظر جاگی خواران از زرد روی روکش شلیخ  
 رنگ خزان و میوم ماده اکثر اش خوی خلیل و چشم شمعان از بی باگی خشک است از تو وضع  
 مدخلان ما و جنت ریزه خوان احسانش و نهایی بهشت زنده مو اندامش شمس سحر  
 بهشتش تحویل نقایس کرم از تنگی حوصله از شکوه طراز و بندگی آهنگ عطایش در تقوی  
 جوهر احسان از کوتاهی دهر حصر شکایت پر داز از مزه پر دازان بزم تحقیق از قانو  
 اندیشه مغزی و کشیده او در بهار طرازان گلشن تدقیق از رنگ شامل گلی تراشیده  
 که هر چند جذب ساز این محفل از توانایی سامعه نواز ایداد و خواندن گوش تمنا دست از صلا  
 بر نمی وارد و تقاضای نگینی این بهار از جلیو باسه شوق طراز و چگاه و در دهن کشی نگاه تماشا  
 خود را تسلیم نمی شمارد و لیکن مضرب تقریر می پیشانی تا نفس تواند بر خور و زود رنگ

در این کتاب از کتب معتبره است  
 در بیان اشعار و کلام  
 در بیان طب و کیمیای  
 در بیان اخلاق و سیرت  
 در بیان تاریخ و حوادث  
 در بیان جغرافیه و احوال  
 در بیان صنایع و حرفه  
 در بیان ادب و فنون  
 در بیان لغت و معانی  
 در بیان نجوم و ریاضیات  
 در بیان فلسفه و منطق  
 در بیان فقه و حقوق  
 در بیان شعر و نثر  
 در بیان مذهب و عقاید  
 در بیان سیاست و اقتصاد  
 در بیان تاریخ و سیرت  
 در بیان جغرافیه و احوال  
 در بیان صنایع و حرفه  
 در بیان ادب و فنون  
 در بیان لغت و معانی  
 در بیان نجوم و ریاضیات  
 در بیان فلسفه و منطق  
 در بیان فقه و حقوق  
 در بیان شعر و نثر  
 در بیان مذهب و عقاید  
 در بیان سیاست و اقتصاد

تخریر زیاده بر فرصت نگاه از شاخ قلم تواند گل کرد

تجلی رنگها و اردولی در سینه کوشش	دو برگ لاله گل پیش جو لاله نمی باشد
شعاع مهر را با دست نگاه و دست پر تو	بجز در سینه های زده ای بخارونی باشد

بی اختیار زبان قلم در عرض مراتب محبت عبث طراز مزه درانی را بر دهن تقریر



نی بند و جرات فکر و باوید پیمانی مدراج شامی صخره تبار سالی را در وقت ساقی و  
 نزد و انعام نگزیر خیال باقیهای کارگاه دعاست قمار مثل جایت زار و پود و ... مدتی  
 میسر بود و چون تاب سرشته فکر و در بهارستان تقدس کمدتت نما می دیدی  
 جلوه تماشای قبول در نظر تانیاز نیز اینها می پر و اند و در حضورش چشمش بر روی  
 و تا به غیر آن سالی که بیل در گوش کل مقبول و نافع است و در آن کلمات  
 حسرت مریه یاس نانی بسا و در آن کلمات کل چشمش خراب است و اثر و با قبول  
 از دست عشق است که در آن کتاب است

تاز بوی پیر من آید علاج انتظار	از دست عشق است که در آن کتاب است
گر در پیش سر من چشم نظر و زبان عشق	منزل از بوی پیر من آید علاج انتظار

در آن کتاب است  
 حالت زاری  
 در آن کتاب است

شاید خاتمه سخن شایه بی دست گویایه از کار است او تو همیشه  
 بی گاهای بیته نارسایهای انظار غمان است که جوانان  
 به نهیب عجز اقریر و ضعیف خود و آری همان پر از و جوانان  
 جولانی تقاضای فکر نارسایی قدرت تیر از تیر است  
 خلوتی می طرز و اما فضولی وضع ایوان لغزش غیر اعبات  
 سیه سیه های نشسته معنی آن آری در سراسر گران خنایه

# را در اسوت سرشاریهای باو و ناز و امی نساید

مژه بر هم زون الماس تراشید اینا	اتناش کو سواد وید با سحر ن ما
یارب افون تر این شعله زنه گلخن ما	نست قان دل پرو سله بز شقما
خار در بستر عیسی شکسته سوزن	مژه بریس ن با افناک بر دبالا تر

میدگر بسیار از نگاشت چمن را معانی سیرنی سازد تا شوخی جولان اندیشه بر رویه  
 نقش قدم تواند زد و بدو مفرگان بر هم زون از تفرج بهارستان مضامین در  
 نوید از دنا غمان نوسن خیال از ان واوی باز توان گردانید امروز عثمان  
 کسکه نیکهای جرات نگرشکا چیر که صید معانی خور سمدست و جولانگر بهای ساعه نامل  
 بقدره نذبه شیان مضامین رسالی گن آرد در از دستیهامی اندیشه ام مامده قدس  
 ریره تسلط از سن چتیهامی هوس میاندازد و از اول فکر مکنجینه غیب شسته  
 در پانزده مساعی آرزو بر نمی آرد در بر خامه ام گل بانگ عندلیب گرید تر از صورتیان  
 سانه و بیخه بیخه بیانم خنده گل را خون در دل انداخته سر و سینه است از شکسج  
 کار اندازد از قلم بیان کسشید و گل انشی است در غیرت نظم از سینه بلبلان بلبل  
 گردیده تریات قمع نگاه بر ضیج این همه اوقات اشک تر تم نخت و غور تامل  
 ازین بزرود و بیگار و کلفت بر این گخت که این بالاد و بیها از شعله افون و تار گیها

ملاحظه شود که این شعر در کتاب کلیات صہبانی در صفحه ۴۷ درج شده است و در کتاب دیگر نیز درج شده است.